

مارکسیزم و رویونیسم

گفته ی معروفی است که اگر قضایای بدیهیه ی هندسی هم با منافع افراد برخورد می نمود، محققاً آن را رد می کردند. تنوری های علوم طبیعی که با موهومات کهنه ی یزدان شناسی برخورد می کرد همیشه موجب یک مبارزه ی کاملاً سبعانه ای شده و هنوز هم می شود. تعجب آور نیست که آموزش مارکس، که مستقیماً برای تنویر افکار طبقه ی پیشرو جامعه معاصر و سازمان آن به کار می رود، وظایف این طبقه را معین می کند و بجه حکم تکامل اقتصادی-- تغییر اجتناب ناپذیر رژیم معاصر را به نظم و ترتیب جدید به ثبوت می رساند- مجبور بوده است هر قدم خود را در راه زندگی نبرد کنان بر دارد.

در باره ی علم و فلسفه ی بورژوازی که به طور فرمایشی از طرف پروفسورهای فرمایشی برای تحمیق تیپ جوان طبقات ثروت مند و برای «برانگیختن» آنان علیه دشمنان خارجی و داخلی تعلیم داده می شود حاجتی به تذکر نیست. این علم حتا سخنی هم در باره ی مارکسیزم نمی خواهد بشنود و آن را مردود و معدوم اعلام می نماید. هم دانشمندان جوان که ابطل سوسیالیسم را نردبان ترقی خود ساخته اند و هم پیران کهن سال که قیم هرگونه «سیستم های» پوسیده هستند با حرارتی یک سان بر مارکس می تازند. رشد مارکسیزم و بسط و تحکیم اندیشه های آن در بین طبقه ی کارگر ناگزیر موجب آن شد که این حملات بورژوازی بر ضد مارکسیزم که پس از هریار «معدوم شدن» از طرف علم فرمایشی بورژوازی- محکم تر، آبدیده تر و جان دارتر از سابق می شود- زیادتر و شدیدتر گردد.

ولی در بین آموزش هائی هم که مربوط به مبارزه ی طبقه ی کارگر می باشد و اکثراً در بین پرولتاریا رواج دارد مارکسیزم ابدأ و به هیچ وجه دفعتاً خود را مستحکم نکرد، مارکسیزم طی نیم قرن اول موجودیت خود (از سال های چهل سده ی نوزدهم) با تنوری هائی که از اساس با آن دشمن بودند مبارزه می کرد. در نیمه ی یکم سال های چهل مارکس و انگلس با هگلی های چپ رادیکال که پیرو نظر ایده آلیسم فلسفی بودند تصفیه ی حساب نمودند. در اواخر سال های چهل در رشته ی آموزش های اقتصادی مبارزه ای - علیه پرودونیسم - آغاز می گردد. سال های پنجاه این مبارزه را سرانجام می دهد: انتقاد از احزاب و آموزش هائی که در خلال سال طوفانی ۱۸۴۸ متظاهر شده بودند. در سال های شصت مبارزه از عرصه ی تنوری عمومی قدم به عرصه ای می گذارد که به نهضت مستقیم کارگری نزدیک تر است: باکونیسم از انترناسیونال طرد می شود. در آغاز سال های هفتاد در آلمان برای مدت کوتاهی مولبرژر پرودونیست به میدان می آید؛ در پایان سال های هفتاد هم دورینگ پوزیتیویست ظهور می کند. ولی هم نفوذ این و هم نفوذ آن در میان پرولتاریا دیگر به کلی ناچیز است. اکنون دیگر مارکسیزم بدون چون و چرا بر کلیه ی ایدئولوژی های دیگر نهضت کارگری غلبه می کند.

در اوان سال های ۹۰ قرن گذشته این پیروزی در قسمت های مهم خود به انجام رسیده بود. حتا در کشورهای لاتین هم، که سنت های پرودونیسم در آن جا مدت بیش تری دوام کرده بود، احزاب کارگر در حقیقت شالوده ی برنامه ها و تاکتیک خود را براساس مارکسیستی ریختند. تشکیلات بین المللی جنبش کارگری، که به صورت کنگره های متناوب بین المللی تجدید حیات نمود، بلافاصله و تقریباً بدون مبارزه، در تمام مسائل اساسی بر زمینه ی مارکسیزم قرار گرفت. ولی هنگامی که مارکسیزم عرصه را بر تمام آموزش های کم و بیش جامع خصم تنگ نمود، - آن تمایلاتی که درون این آموزش ها قرار داشتند به جستجوی راه های دیگری برای خود افتادند. شکل ها و انگیزه های مبارزه تغییر کرد ولی مبارزه ادامه داشت. به این ترتیب

نیم قرن دوم موجودیت مارکسیزم (سال های نود قرن گذشته) با مبارزه ی جریان ضدمارکسیستی درون مارکسیزم آغاز گردید.

برنشتین، که سابقاً یکی از مارکسیست های ارتدکس بود، نام خود را بر این جریان گذارد و با های و هوی زیاد و با جامع ترین بیان اصلاح آموزش مارکس و تجدید نظر در آموزش مارکس یعنی به شکل رویونیوم قدم به میدان گذارد. حتا در روسیه که در آن عمر سوسیالیسم غیر مارکسیستی طبعاً به حکم عقب ماندگی اقتصادی کشور و کثرت نفوس دهقانی که زیر فشار بقایای سرواژ قد خم کرده است- طولانی تر از هر جا بود، حتا در این روسیه، مارکسیزم به طور آشکاری در برابر چشم ما به رویونیوم تبدیل می شود. چه در مسأله ارضی (برنامه ی مونیسیپالیزاسیون تمام ارضی) و چه در مسائل عمومی برنامه و تاکتیک، سوسیال-ناردونیک های ما بیش از پیش به کمک «اصلاحات» وارده در آموزش مارکس بقایای در حال زوال و انحطاط سیستم فرتوتی را که به شیوه ی خاص خود جامع و اساساً دشمن مارکسیزم است، جایگزین مارکسیزم می نمایند.

سوسیالیسم ما قبل مارکس شکست خورده است. این سوسیالیسم حالا دیگر نه در زمینه خاص خود، بلکه به عنوان رویونیوم و در زمینه ی عمومی مارکسیزم به مبارزه ادامه می دهد. حال ببینیم مضمون ایدئولوژیک رویونیوم چیست.

روییونیوم در رشته ی فلسفه به دنبال «علم» پروفیسور مآبانه ی بورژوازی می رفت: پروفیسورها «به سوی کانت رجعت» می کردند، رویونیوم هم به دنبال نئوکانتیست ها کشیده می شد، پروفیسورها هزار بار سقله گونی های، کشیشی را علیه ماتریالیزم فلسفی تکرار می کردند، رویونیوم ها هم با تبسمی اغماض آمیز زیر لب (کلمه به کلمه طبق آخرین هاندبوک*) زمزمه می کردند که ماتریالیزم مدت ها است «رد شده است»؛ پروفیسورها با دادن نسبت «سگ مرده» به هگل او را مورد تحقیر قرار می دادند و در حالی که خودشان ایدئالیستی را ترویج می کردند که هزار

* - کتاب راهنما. مترجم.

بار پست تر و مبتذل تر از ایدالیسم هگل بود - با نظر حقارت به دیالکتیک می نگریستند،- رویزیونیست ها هم از پی آن ها در منجلاب لوٹ فلسفی علم غوطه ور شده «اولوسیون» «ساده» (و آرام) را جایگزین دیالکتیک «زرنگ» (و انقلابی) می کردند؛ پروفیسورها در مقابل دریافت مقرری دولتی خود سیستم های ایدالیستی و «انتقادی» خود را با «فلسفه ی» رایج قرون وسطائی (یعنی با یزدان شناسی) دم ساز می کردند،- رویزیونیست ها هم خود را به آن ها نزدیک کرده کوشش داشتند مذهب را «کار خصوصی» اشخاص کنند منتها نه در مورد دولت معاصر، بلکه در مورد حزب طبقه پیشرو.

حال این گونه «اصلاح» آموزش مارکس چه اهمیت واقعی طبقاتی دارد موضوعیست که در باره ی آن احتیاجی به تذکر نیست - موضوع به خودی خود واضح است. ما فقط خاطر نشان می کنیم که در سوسیال دموکراسی بین المللی یگانه مارکسیستی که سفته گونی های عجیب رویزیونیست ها را در این مورد از نقطه ی نظر ماتریالیزم دیالکتیک پیگیر مورد انتقاد قرار داد پلخاتف بود. این موضوع را به خصوص از این نظر باید به طرزی قطعی خاطر نشان کرد که در زمان ما تلاش های کاملاً باطل و غلطی به عمل می آید برای این که، تحت لوای انتقاد از اپورتونیسم تاکتیکی پلخاتف، آل اشغال های ارتجاعی فلسفی را جا بزنند*.

* - به کتاب «رسالاتی در باره ی فلسفه ی مارکسیزم» تألیف باگدانف، بازارف و دیگران رجوع شود. این جا، جای تجزیه و تحلیل این کتاب نیست و من مجبورم فعلاً به این اظهار اکتفا کنم که در آتیه نزدیکی در یک رشته مقاله و یا در یک رساله ی مخصوص نشان خواهم داد که تمام مطلب مذکور در متن در خصوص رویزیونیست های نئوکانتیست در حقیقت امر به این رویزیونیست های نئو-تومیست و نئو-برکلیست هم مربوط می شود^۱. (مراجعه شود به چاپ چهارم کلیات، جلد چهاردهم. ه.ت.)

قبل از این که به موضوع علم اقتصاد بپردازیم باید متذکر شویم که «اصلاحات» رویزیونیست ها در این مبحث به مراتب متنوع تر و مبسوط تر بود؛ آن ها می کوشیدند تا «با اطلاعات جدید تکامل اقتصادی» مردم را تحت تأثیر بگیرند. می گفتند که در رشته ی کشاورزی به هیچ وجه عمل تمرکز و طرد تولید کوچک به توسط تولید بزرگ، وجود ندارد و در رشته ی بازرگانی و صنایع هم این عمل با حداکثر کندی انجام می گیرد. می گفتند بحران ها اکنون نادرتر و ضعیف تر شده است و احتمال دارد کارتل ها و تراست ها به سرمایه امکان بدهند که به کلی بحران ها را بر طرف سازد. می گفتند «تئوری ورشکستگی» یعنی این که سرمایه داری به سوی ورشکستگی می رود، بی پر و پا است چون که حدت تضادهای طبقاتی رو به کاستن است. بلخره می گفتند که عیبی ندارد تئوری ارزش مارکس هم طبق نظر بـمـباورک اصلاح گردد.

مبارزه با رویزیونیست ها در این مسائل همان جنب و جوش پرتنر را در رشته ی اندیشه تئوریک سوسیالیسم جهانی به بار آورد که جر و بحث انگلس با دورینگ بیست سال قبل از این به بار آورده بود. براهین رویزیونیست ها با مدارک و ارقامی که در دست موجود بود مورد بررسی قرار می گرفت. به ثبوت رسید که رویزیونیست ها منظمأ تولید کوچک معاصر را رنگ و جلا می دهند. واقعیت تفوق صنعتی و بازرگانی تولید بزرگ بر کوچک را نه تنها در صنایع بلکه در زراعت نیز مدارک غیر قابل ردی ثابت می نماید. ولی در زراعت، رشد و تکامل تولید کالانی به مراتب ضعیف تر است و آمارگران و اقتصاددانان معاصر معمولاً آن رشته های مخصوص (گاهی حتا معاملات) زراعت را که جلب روز افزون زراعت را به میدان مبادله ی اقتصاد جهانی نشان می دهد بد مشخص می نماید. تولید کوچک که بر روی

۱- لنین کمی بعد کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریبتیسیزم» را به رشته تحریر درآورد و در آن باگدانف و دیگر رویزیونیست ها و نیز استادان فلسفه آن ها آناریوس و ماخ را مورد انتقاد در هم شکننده ای قرار داد. ص - ۳۲

ویرانه های اقتصاد مبادله ای قرار گرفته است موجودیت خود را به قیمت بدی دائم التزاید تغذیه، گرسنگی مزمن، تمدید روز کار، خرابی روزافزون وضع دام ها و نگاه داری آن ها و به عبارت آخری به همان وسائلی حفظ می نماید که تولید خانگی می کوشید موجودیت خود را در برابر مانوفاکتور سرمایه داری حفظ نماید. هر قدمی که علم و صنعت به جلو بر می دارد به طور ناگزیر و بی امانی به ارکان تولید کوچک در جامعه ی سرمایه داری خدشه وارد می شود و وظیفه علم اقتصاد سوسیالیستی است که این جریان را در تمام شکل های آن که غالباً بغرنج و پیچیده است مورد تدقیق قرار دهد، به تولیدکننده کوچک ثابت کند که بقاء در شرایط سرمایه داری امکان ناپذیر است. اقتصاد روستائی در شرایط سرمایه داری در بن بست قرار دارد و دهقان ناگزیر باید نقطه نظر پرولتاریا را قبول کند. در مسأله مورد بحث گناه رویونیست ها از نظر علمی این بود که واقعیاتی را به طور یک جانبه انتخاب و با هم جمع می کردند بدون این که ارتباط آن را با کلیه ی رژیم سرمایه داری در نظر بگیرند، از نظر سیاسی هم گناه آن ها این بود که ناگزیر، به طور ارادی یا غیرارادی، دهقان را، به جای این که دعوت به نقطه نظر پرولتاریای انقلابی کنند، به قبول نقطه نظر صاحب کار (یعنی نقطه نظر بورژوازی) دعوت می کردند.

در مورد تنوری بحران ها و تنوری ورشکستگی، کار رویونیسم از این هم بدتر بود. فقط در یک زمان خیلی کوتاه و آن هم اشخاص خیلی نزدیک بین ممکن بود، تحت تأثیر رونق و شکفتگی چند ساله ی صنایع به فکر تغییر اصول آموزش مارکس بیفتند. واقعیت خیلی زود به رویونیست ها نشان داد که دوران بحران ها منقضی نشده است: بلافاصله پس از شکفتگی، بحران فرا رسید. شکل ها و تواتر و منظره ی بعضی بحران ها تغییر کرد، ولی بحران ها به منزله ی جزء لاینفک و ناگزیر رژیم سرمایه داری بر جای باقی ماندند. کارتل ها و تراست ها، ضمن تجمع و تمرکز تولید، در عین حال در برابر چشم عموم هرج و مرج تولید، عدم تأمین پرولتاریا و فشار سرمایه را تشدید می کردند و بدین طریق بر حدت تضادهای طبقاتی به درجه ای که

هنوز نظیر آن دیده نشده بود می افزودند. این موضوع را که سرمایه داری چه از نقطه ی نظر بحران های جداگانه ی سیاسی و اقتصادی و چه از نقطه ی نظر افلاس تام همه ی رژیم سرمایه داری- به سوی ورشکستگی می رود تازه ترین تراست های عظیم با کمال وضوح و به مقیاس بسیار وسیعی نشان دادند. بحران اخیر مالی در آمریکا، حدت دهشت ناک بی کاری در سراسر اروپا، صرف نظر از بحران قریب الوقوع صنعتی که علانم و امارات زیادی بر آن دلالت می کند، -همه ی این ها منجر به این شد که «تئوری های» اخیر رویونیست ها را همه، و از قرار معلوم خود آنان نیز، فراموش کردند. فقط آن درس هائی را که این ناستواری روشن فکری به طبقه ی کارگر داده است نباید فراموش کرد.

درباره ی تئوری ارزش فقط باید متذکر شد که در این مورد رویونیست ها غیر از کنایه و آه های حسرت بار که بسیار مبهم و بـمـ باورک مآبانه است، مطلقاً چیزی از خود نیآورده اند و به همین سبب هم هیچ اثری در سیر تکامل اندیشه ی علمی باقی نگذارده اند.

در رشته ی سیاست، رویونیسم تلاش می کرد همان مهم ترین مطلب مارکسیزم یعنی آموزش مبارزه ی طبقاتی را مورد تجدید نظر قرار دهد. به ما می گفتند: آزادی سیاسی؛ دموکراسی، حق انتخابات همگانی زمینه ی مبارزه ی طبقاتی را از بین می برد و اصل قدیمی «مانیفست کمونیست» را که می گوید: کارگران میهن ندارند، باطل می سازد. و در دموکراسی که «اراده ی اکثریت» حکم فرمانی می کند، دیگر به اصطلاح نه می توان به دولت مانند ارگان حکم روانی طبقاتی نگریست و نه این که از اتحاد با بورژوازی مترقی سوسیال- رفرمیست علیه مرتجعین چشم پوشید.

مسلم است که این اعتراضات رویونیست ها در سیستم کاملاً موزونی از نظریات یعنی نظریات بورژوا لیبرال که دیر زمانی است معروف است- خلاصه می شد. لیبرال ها همیشه می گفتند که پارلمانتاریسم بورژوازی، طبقات و تقسیمات طبقاتی را

از بین می برد، چون کلیه ی افراد بدون هیچ فرقی حق رای و حق شرکت در امور دولتی دارند. تمام تاریخ اروپا در نیمه ی دوم قرن نوزده و تمام تاریخ انقلاب روسیه در آغاز قرن بیستم برای العین نشان می دهد که این نظریات تا چه حد پوچ و بی معنی است. با آزادی سرمایه داری «دموکراتیک» تناقضات اقتصادی ضعیف نگردیده، بلکه حدت می یابد. پارلمانتاریسم ماهیت واقعی جمهوری های بورژوازی دموکراتیک را که ارگان فشار و ظلم طبقاتی هستند از میان نمی برد بلکه این ماهیت را بی پرده جلوه گر می سازد. پارلمانتاریسم که کمک می کند تا توده هائی از اهالی که به مراتب وسیع تر از آن هائی بودند که سابقاً به طور فعال در حوادث سیاسی شرکت می کردند روشن و متشکل شوند، با این عمل خود مقدمات رفع بحران ها و انقلاب های سیاسی را فراهم نمی کند بلکه مقدمات حداکثر حدت جنگ داخلی را هنگام این انقلاب ها فراهم می سازد. حوادث پاریس در بهار سال ۱۸۷۱ و حوادث روسیه در زمستان ۱۹۰۵^۲ واضح تر از واضح نشان دادند که چگونه چنین حدتی ناگزیر فرا می رسد. بورژوازی فرانسه، برای سرکوبی جنبش پرولتاریائی، بدون لحظه ای تردید، با دشمن تمام ملت خود یعنی با ارتش اجنبی که میهن او را ویران کرده بود وارد بند و بست شد. کسی که دیالکتیک درونی ناگزیر پارلمانتاریسم و دموکراتیسم بورژوازی یعنی نکته ای را که حل مشاجرات را به وسیله ی اعمال زور توده ای بیش از پیش حدت می دهد نفهمد، هیچ گاه قادر نخواهد بود یک پروپاگاند و تبلیغات مطابق با اصول که توده های کارگر را برای شرکت پیروزمندانه در این گونه «مشاجرات» واقعاً آماده کند، بر زمینه ی این پارلمانتاریسم اجراء نماید. تجربه ی

۱- ۲) منظور قیام کارگران پاریس در ماه مارس سال ۱۸۷۱ است که در نتیجه ی آن برای نخستین بار در تاریخ، «حکومت طبقه ی کارگر» (مارکس) یا کمون پاریس ایجاد گردید. حکومت ارتجاعی فرانسه به کمک ارتش اشغالی پروس، کمون پاریس را غرقه به خون نمود.

۲) منظور قیام مسلحانه ی کارگران مسکو در دسامبر سال ۱۹۰۵ است که حکومت تزار با قسوت و بی رحمی تمام آن را سرکوب نمود. ص- ۳۳

اتحادها، سازش ها و انتلاف هائی که در باختر با لیبرالیسم سوسیال رفورمیست و در انقلاب روسیه با فرمیسم لیبرال (کادت ها) شده است به طور مقتعی نشان داد که این سازش ها فقط ذهن توده ها را مشوب می سازد و به جای آن که اهمیت واقعی مبارزه ی آنان را بالا ببرد از آن می کاهد زیرا مبارزین را با عناصری مربوط می سازد که استعدادشان برای مبارزه به مراتب کم تر بوده به مراتب متزلزل تر و خیانت کارترند. میلرانیسم فرانسه^۲ - که بزرگ ترین آزمایش به کار بردن تاکتیک سیاسی رویونیستی در یک مقیاس وسیع حقیقتاً ملی بود- به طوری ارزش عملی رویونیزم را معلوم کرد که پرولتاریای تمام جهان هیچ گاه آن را فراموش نخواهد نمود.

رویه ی رویونیزم نسبت به هدف نهائی نهضت سوسیالیستی مکمل طبیعی تمایلات اقتصادی و سیاسی آن شد. «هدف نهائی- هیچ، ولی جنبش- همه چیز»- این کلام قصار برنشتین ماهیت رویونیزم را بهتر از بسیاری مباحثات طولانی بیان می نماید. سیاست رویونیستی عبارت از تعیین روش خود از واقعه ای تا واقعه ی دیگر، تطبیق حاصل کردن با حوادث روز و با تغییرات وارده در جزئیات سیاسی، فراموش کردن منافع اساسی پرولتاریا و خصائص اصلی کلیه ی رژیم سرمایه داری و کلیه ی تکامل تدریجی سرمایه داری، فداکردن این منافع در مقابل منافع آنی واقعی یا فرضی، و از خود ماهیت این سیاست هم آشکارا بر می آید که می تواند شکل های بی نهایت گوناگونی به خود بگیرد و هر مسأله ای که تا حدی «تازگی» داشته باشد و هر تغییری در حوادث که کمی غیر منتظره و پیش بینی نشده باشد، ولو فقط سرمونی و برای مدت کاملاً کوتاهی مشی اصلی تکامل را تغییر داده باشد، ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف رویونیزم خواهد گردید.

^۲ - میلرانیسم فرانسه- جریانی اپورتونیستی بود که به نام میلران «سوسیالیست» فرانسوی نامیده می شود. میلران در سال ۱۸۹۹ در کابینه ی ارتجاعی بورژوازی فرانسه شرکت کرد و به بورژوازی فرانسه در عملی نمودن سیاست وی کمک نمود. ص- ۳۳

اجتناب ناپذیر بودن رویونیوزم معلول ریشه های طبقاتی آن در جامعه ی معاصر می باشد. رویونیوزم یک پدیده ی بین المللی است. هر سوسیالیستی که کمی مطلع و فکور باشد ممکن نیست کوچک ترین تردیدی در این مورد داشته باشد که مناسبات بین ارتدکس ها و برنشتینی ها در آلمان؛ گدیست ها و ژورسیست ها (اکنون به خصوص بروسیست ها) در فرانسه؛ فدراسیون سوسیال دموکرات و حزب مستقل کارگر در انگلستان؛ بروکر و واندرولد در بلژیک؛ انتگرالیست ها و رفرمیست ها در ایتالیا؛ بلشویک ها و منشویک ها در روسیه، با وجود تنوع عظیمی که از لحاظ شرایط ملی و عوامل تاریخی در وضع فعلی کلیه ی این کشورها وجود دارد. باز همه جا از لحاظ ماهیت خود یک سان است. «تقسیم بندی» در داخل سوسیالیسم جهانی معاصر، در حقیقت امر، اکنون دیگر در کشورهای مختلف جهانی در صراط واحدی انجام می یابد و بدین طریق مدلل می نماید که نسبت به ۳۰-۴۰ سال قبل، یعنی هنگامی که در کشورهای مختلف، تمایلات ناهمگونی درون سوسیالیسم واحد جهانی مبارزه می کردند، قدم بزرگی به جلو برداشته شده است. حتا آن «رویونیوزم چپ» هم که اکنون در کشورهای لاتن به مثابه ی «سندیکالیسم انقلابی» ظاهر شده است، با «اصلاح» در مارکسیزم خود را با آن تطبیق می دهد: لابیولا در ایتالیا، لاگاردل در فرانسه، چپ و راست از مارکسی که غلط درک شده است نزد مارکسی که درست درک می شود شکوه می نمایند.

ما در این جا نمی توانیم در روی تجزیه و تحلیل مضمون ایدئولوژیک این رویونیوزم که هنوز خیلی مانده است تا مانند رویونیوزم اپورتونیستی تکامل یابد و هنوز جنبه ی بین المللی به خود نگرفته و عملاً دست و پنجه ی مهمی با احزاب سوسیال دموکرات ولو در یک کشور نرم نکرده است مکث نمائیم. از این رو ما به «رویونیوزم راست» که فوقاً تصویر گردید اکتفا می نمائیم.

چه عاملی رویونیوزم را در جامعه ی سرمایه داری ناگزیر می نماید؟ چرا رویونیوزم عمیق تر از فرق بین خصوصیات ملی و مدارج تکامل سرمایه داری

است؟ زیرا در هر کشور سرمایه داری در ردیف پرولتاریا همواره قشرهای وسیع خرده بورژوازی و صاحب کاران کوچک قرار دارند. سرمایه داری از تولید کوچک به وجود آمده است و دائماً به وجود می آید. یک سلسله «قشرهای متوسط» ناگزیر مجدداً به وسیله ی سرمایه داری به وجود می آیند (ضمانت فابریک ها، کار در خانه و تعمیرگاه های کوچک که به علت تقاضای صناعت بزرگ، مثلاً دوچرخه سازی و اتومبیل سازی، در سراسر کشور پراکنده است و غیره و غیره. این تولیدکنندگان کوچک جدید هم ناگزیر مجدداً به صفوف پرولتاریا پرتاب می گردند. کاملاً طبیعی است که جهان بینی خرده بورژوازی باز و باز در صفوف احزاب وسیع کارگری رخنه می نماید. کاملاً طبیعی است که این موضوع باید این طور باشد و تا لحظه ی جهشی انقلاب پرولتاریائی همواره این طور خواهد بود، زیرا اشتباه عمیقی بود که اگر تصور می شد که برای عملی شدن چنین انقلابی پرولتار شدن «تام و تمام» اکثریت اهالی ضروری می باشد. آن چه را که اکنون غالباً فقط از لحاظ ایدئولوژیک تحلیل می کنیم، یعنی: مشاجره با اصلاحات تئوریک در آموزش مارکس،- آن چه اکنون فقط در اطراف پاره ای از مسائل خصوصی جنبش کارگری مانند اختلافات تاکتیکی با رویونیست ها و انشعاب ناشی از این اختلافات- در کار عملی بروز می کند،- همه ی این ها را طبقه ی کارگر باز هم باید به مقیاس بی نهایت بزرگ تری تحمل نماید و این هنگامی خواهد بود که انقلاب پرولتاریائی کلیه ی مسائل مورد مشاجره را حدت دهد و کلیه ی اختلافات را در نکاتی تمرکز دهد که برای تعیین روش توده ها بلاواسطه ترین اهمیت را دارا است و وادار کند که در بحبوحه ی مبارزه دشمن از دوست جدا شده و به منظور وارد ساختن ضربات قطعی به دشمن متفکین بد رها گردند.

مبارزه ایدئولوژیک مارکسیزم انقلابی با رویونیزم در پایان قرن نوزدهم فقط پیش درآمد مبارزات عظیم انقلابی پرولتاریاست که علی رغم تمام تزلزلات و ضعف عناصر خرده بورژوا در راه پیروزی کامل هدف خود به پیش می رود.

در سال ۱۹۰۸ در سنت پتربورگ در مجموعه ی «کارل مارکس ۱۸۱۸-۱۸۸۳»
به طبع رسید. کلیات و. ای. لنین چاپ چهارم، جلد ۱۵، ص ۱۵-۲۵.

منبع: منتخب آثار تک جلدی لنین صفحه ی ۳۱

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴